

چرا امریکا هنوز دشمن ملت ایران است؟

(تأملاتی در خطرهای حذف شعار مرگ بر امریکا در ایران)

دکتر مظفر نامدار^۱

روز ۱۳ آبان روز ملی مبارزه با استکبار جهانی و یادآور رخداد‌های مهمی در تاریخ تحولات ایران در دوران معاصر است. مردم ما در مخالفت با سیاست‌های استکباری قدرت‌های جهانی در مقابل سفارت امریکا در ایران به عنوان نماد مرکز جاسوسی استکبار، در کشور ما گرد هم می‌آیند و این روز را گرامی می‌دارند تا نسل‌های حاضر و آینده فراموش نکنند ملت ایران برای رسیدن به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی با چه شیاطینی دست و پنجه نرم کرده است. چرا علی‌رغم گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، مردم ایران هنوز با همان شور و اشتیاق ابتدای پیروزی، عمق نفرت و کینه خود را نسبت به امریکا نشان می‌دهند و حاضر

۱. دکترای علوم سیاسی.

نیستند راه سازش را هموار سازند؟ این سؤال برای نسل‌هایی که اوضاع ایران دوران نظام شاهنشاهی را درک نکردند و مصائبی را که بر سر این ملت آمد - مصائبی که در پشت همه آنها رد پای امریکا وجود داشت - ندیده‌اند، سؤال کلیدی است. آیا گردهمایی در مقابل مرکز لانه جاسوسی امریکا در تهران صرفاً یک حرکت نمادین است که هر سال تکرار می‌شود؟ یا نوعی رفتار سیاسی و عقیدتی است که در آرمان‌های انقلاب اسلامی، آموزه‌های امام خمینی(ره) و سیاست‌های بنیادین جمهوری اسلامی ریشه دارد و تا زمانی که این آرمان‌ها، اندیشه‌ها و سیاست‌ها زنده و پویاست این رفتار سیاسی و عقیدتی نیز ادامه دارد؟

شاید عده‌ای از ساده‌لوحان سیاسی تداوم این حرکت را در شرایطی که دیگر امریکا نقشی در ایران ندارد و کشور ما آزاد و مستقل، راه پیشرفت و توسعه را طی می‌کند چیزی جز رفتارهای تحریک کننده و دشمن‌برانگیز تلقی نکنند اما تداوم رفتار امریکا و پاره‌ای از کشورهای اروپایی وابسته به سیاست‌های استکباری غرب در مبارزه تمام عیار علیه ملت ایران تا به امروز نشان می‌دهد که منافع امریکا در ایران بیش از آن چیزی بوده است که تصور شود امریکایی‌ها در دولت‌های مختلف به راحتی از آن چشم‌پوشی کنند. جابجایی دولت‌ها در امریکا هیچ تأثیری در رفتار ناپسند امریکاییان نسبت به ملت ایران در این سه دهه نداشت و تداوم سیاست‌های کینه‌ورزانه نسبت به انقلاب ملت ایران بیانگر این حقیقت است که سیاست‌های عمومی دولت امریکا را لابی‌های قدرتمند پشت صحنه سیاست‌های رسمی و ظاهری آن تعیین می‌کنند. لابی‌هایی که در آن صهیونیسم جهانی و سرمایه‌داران یهودی نقش اصلی را ایفا می‌کنند و قسم یاد کرده‌اند تا آخرین نفس علیه انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی مبارزه نمایند. بنابراین ساده‌لوحانه است اگر تصور شود با جابجایی دولت‌ها و رفتن امثال بوش و آمدن امثال کلینتون و غیره امیدی به حل کینه‌ورزی‌های امریکا نسبت به ملت ایران و انقلاب اسلامی خواهد بود.

ریشه این کینه‌ورزی‌ها عمیق‌تر از آن است که در سطح رفتارهای عادی قابل تحلیل باشد. امریکا با شکست از انقلاب اسلامی در ایران و از دست دادن رژیم پادشاهی نه تنها منافع عظیم

اقتصادی، پایگاه‌های استراتژیک و متحد بزرگی را از دست داد بلکه اعتبار لیبرالیسم امریکایی‌ها و ایدئولوژی مدرنیته و آرمان‌های آن و از همه مهم‌تر پرستیژ ابرقدرتی‌اش خدشه‌دار شد.

بی‌تردید ایران در زمان رژیم مشروطه سلطنتی شاه به صورت یک منبع نفتی مهم و معتبر برای امریکا بود و علاوه بر آن مهم‌ترین بازار جذب کالاها و خدمات امریکایی‌ها محسوب می‌شد. شاه بیشترین سرمایه‌گذاری را در منابع حیاتی کشور به امریکایی‌ها واگذار کرده بود و استفاده از خاک ایران را در رابطه با عملیات ارتباطی و اطلاعاتی ویژه علیه کشورهای منطقه به امریکا داد.



امریکایی‌ها تصور می‌کردند که شاه و نظام مشروطه سلطنتی در اوج اقتدار سیاسی قرار داشتند و قادر خواهند بود تا مدتی قابل پیش‌بینی به بقای شوم خود در ایران ادامه دهند. بخش زیادی از اسناد امریکایی‌ها در مورد ایران نشان می‌دهد که آنها تصور می‌کردند جناح مخالف رژیم شاه در ایران به خاطر فقدان وحدت در هدف رهبریت و برنامه‌ریزی جایگزین، امید چندانی به تحرک بخشیدن به فشار سیاسی مؤثر علیه شاه ندارند.

البته حدس جاسوسان امریکایی و تحلیل‌گران حاضر در سفارت امریکا و بخش مربوط به ایران در مورد اغلب جریان‌هایی که علیه شاه مبارزه می‌کردند درست بود. اغلب این احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌ها حتی استعداد ساماندهی و جلب نظر هواداران خود را برای یک مبارزه طاقت‌فرسا و پرمخاطره علیه رژیم شاه نداشتند چه برسد به اینکه وحدت هدف، رهبری مقتدر و برنامه‌های جایگزین در مورد آنها قابل پیش‌بینی باشد و استعداد آن را داشته باشند که مردم را وارد صحنه مبارزه کنند. عمق خواسته‌های اصلاحی این جریان‌ها، پایداری رژیم مشروطه سلطنتی و سلطنت کردن شاه به جای دخالت در حکومت بود، اصلاحات بسیار ساده‌لوحانه‌ای که هیچ‌گاه بنیاد نظام شاهنشاهی و استبداد را در ایران به مخاطره نمی‌افکند و تأثیری در آزادی ملت، حفظ استقلال، هویت ملی و پیشرفت و توسعه کشور نداشت.

امریکا از دهه ۵۰ مطالعات مستمری را در خصوص احتمال تغییر و تحولات سیاسی در دوران بعد از شاه در بخش‌های مختلف سفارت انجام داد. به دلیل اهمیت استراتژیک منافع حیاتی امریکا در ایران، پیش‌بینی اوضاع سیاسی درازمدت ایران نوعی آینده‌نگری استراتژیک محسوب می‌شد.

با وجودی که در گزارش‌های رسمی مأموران امریکایی از اوضاع سیاسی داخل ایران، عمدتاً تأکید می‌شد که شاه کنترل کامل کشور و حکومت را در دست دارد و پایه‌های سلطه بی‌چون و چرا و بی‌رقیب وی بر صحنه سیاسی همچنان پا برجاست و شاه موفق به از بین بردن فعالیت‌های سیاسی جدی در بافت رسمی قانون اساسی شده است و مخالفت‌های موجود، استعداد دگرگونی را در نظام شاهنشاهی ندارد^۱ لیکن در ضمیمه‌های سری این گزارش‌ها که به صورت رسمی ولی غیر اداری به وزارت خارجه امریکا ارسال می‌شد اظهار نگرانی از سقوط رژیم شاه و اختلال در منافع امریکا در منطقه کاملاً مشهود است.

۱. ر.ک: گزارش رسمی سفارت امریکا در خرداد ۱۳۵۱ به وزارت امور خارجه، *از ظهور تا سقوط*، ج ۱، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، تهران، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۸۹.

دوگلاس مک آرتور دوم، سفیر امریکا در تهران، در ۲۷ شهریور ۱۳۵۰ در یک نامه اداری غیر رسمی به جک میکوس، مدیر تیم کشوری ایران در وزارت امور خارجه امریکا می‌نویسد: جک عزیز، مسأله مطروحه در نامه مورخ ۶ اوت شما در مورد احتمال تغییر و تحولات سیاسی در دوران بعد از شاه در واقع سؤال بسیار باارزشی است... پاسخ به این سؤال بخش اعظم اندیشه ما را به خود مشغول داشته است.^۱

امریکایی‌ها آن‌چنان سرمست چپاول منافع ملی ایران بودند که نمی‌خواستند بپذیرند بالاخره روزی ملت ایران بیدار خواهد شد و بساط غارت‌گری و تجاوز به سرمایه‌های ملی خود را از داخل کشور برخواهد چید. از سال ۱۳۵۰ تا پایان عمر نظام پادشاهی و قطع رابطه سلطه بین ایران و امریکا، بخش قابل توجهی از تحلیل‌های استراتژیک و استراتژیست‌هایی چون ریچارد کاتم، برژینسکی، کیسینجر، استمپل و دیگران، افکار خود را متوجه منطقه استراتژیک خاورمیانه و مهره کلیدی غرب در این منطقه یعنی رژیم شاه کردند. آنچه در اغلب این تحلیل‌ها تکرار شده است دو مسأله استراتژیک است که به نظر می‌رسد نقطه عزیمت ناکامی و ناکارآمدی توسعه امریکایی در ایران و کینه‌ورزی آنها نسبت به انقلاب اسلامی و ملت ایران است:

۱. پایداری و دوام نظام سلطنتی و اقتدار رژیم پهلوی
۲. نادیده گرفتن قدرت مذهب، روحانیت و اعتقادات مذهبی مردم ایران در دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی

◆ ایدئولوژی امریکایی و توهم اسطوره‌ای دوام نظام سلطنتی در ایران

صرف‌نظر از منابع نوشته شده امریکاییان در مورد تحولات سیاسی، اجتماعی دوران شاه، اسناد لانه جاسوسی معیار مناسبی برای درک تصورات رسمی سیاستمداران امریکایی در

مورد انقلاب اسلامی و بقای رژیم مشروطه سلطنتی در ایران است. اعتبار این اسناد از آن جهت است که دولتمردان امریکا بخش اعظم روابط سیاسی و دیپلماتیک و سیاست‌های تجاری خود را بر اساس این گزارش‌ها تنظیم می‌کردند. اغلب این گزارش‌ها به گونه‌ای تنظیم شده است که در آن شاه به عنوان مظهر، روح ملی، مذهبی و نقطه عزیمت هر گونه تجدد و ترقی معرفی می‌شود و نظام مشروطه سلطنتی آرمانی‌ترین نظام سیاسی در ایران ترسیم می‌گردد. از نظر مأموران سیاسی امریکا «در عین حال که الگوهای ساختاری و رفتاری در تأمین بقای سیاسی ایران تحول یافته است اما هیچ‌گونه بافت مؤثری غیر از بافت سلطنت نمی‌تواند عامل بسیج سیاسی باشد»^۱

امریکاییان ساده‌لوحانه به خود این باور را القا می‌کردند که تجدید حیات سیاسی ایران توسط پهلوی‌ها از سال ۱۳۴۱/۱۹۶۳ یعنی سال‌های تصویب و اجرای برنامه‌های امریکایی انقلاب سفید، احیای کاپیتولاسیون در ایران و تبدیل ایران به بازار مصرف کالاها و اسلحه‌های امریکایی و سال‌های سرکوب نیروهای مذهبی و در رأس آن امام خمینی (ره)، پویایی خود را بازیافته و قدرت بار دیگر در شاه تمرکز یافته است و این تمرکز قدرت باعث شد که ایران در محیط بین‌المللی ابراز عقیده نماید.^۲

تفسیرهای بسته لیبرالیستی با وجودی که به این حقیقت اعتراف می‌کرد که با کسب قدرت دیکتاتوری و استبدادی توسط شاه، ایرانی‌ها، از حقوق بشر، آزادی، حق تعیین سرنوشت و حتی ابراز عقیده سیاسی فردی، محروم شده‌اند و پوچی ثروت و غرب‌گرایی آنها را به نومی‌دی کشانده است، اما این‌گونه القا می‌کردند که با بروز یک اقدام نظامی خارجی تحت سرپرستی شاه به عنوان رهبر و نماینده ملت ایران بار دیگر خواهند توانست خودی نشان دهند!^۳ در این دوران که امریکا با تمام توان خود با حمایت از رژیم شاه و القای روح فاشیستی در او برای

۱. از ظهور تا سقوط، همان، ص ۲.

۲. ر.ک: همان، ص ۲.

۳. همان.

سرکوب ملت خود، به بهره‌برداری و چپاول سرمایه‌های ملت ایران مشغول بود، نه آزادی ارزشی داشت، نه حقوق بشر و نه حق تعیین سرنوشت برای ملت ایران.

برای امریکاییان نقطه مرکزی ملت پارسی، شاه بود و او نه تنها رهبری آن را عهده‌دار بود بلکه نماینده این ملت و مؤثرتر از هر نظام پارلمانی رایج در غرب، در ایفای نقش خود به عنوان نماینده این ملت عمل می‌کرد.^۱ چنین توصیفی از یک حاکم مستبد و خونریز و بی‌اعتنا به حقوق ملت و منافع کشور خود را در کجای تاریخ سراغ دارید؟ چگونه باید به مفاهیم مقدسی چون آزادی، حقوق بشر و امثال اینها که از دهان این‌گونه دولت‌ها خارج می‌شود اعتماد کرد؟

امریکایی‌ها وقتی بر همه مقدرات کشور ما حاکم بودند و نهایت بهره‌برداری‌های اقتصادی و سیاسی را می‌بردند نه تنها به آزادی و حقوق بشر در ایران ریشخند می‌زدند بلکه حتی دیکتاتور خواندن شاه را - که برای ملت خود دستوراتی صادر می‌کند - ساده‌گرایی محض القا می‌کردند،^۲ اما وقتی همه آن منافع به خطر افتاد و ملت ایران آزادانه نظام جمهوری اسلامی را برگزید با بوق‌های رسانه‌ای خود این نظام را دیکتاتور، ضد آزادی و ضد حقوق بشر و ملت ایران را ملتی فاقد اخلاق، فاقد فرهنگ و تروریست در دنیا معرفی کردند. به راستی در تفسیرهای لیبرالیستی فلسفه سیاسی غرب معیارهای آزادی، حقوق بشر و امثال اینها را چه کسانی تعیین می‌کنند؟ فلاسفه یا اهل قدرت؟ در این اعوجاجات ایدئولوژیکی، اراده معطوف به ثروت و قدرت در امریکا حتی به دلدادگان ایدئولوژیکی خود نیز رحم نمی‌کند و برای تمجید دیکتاتور بسیاری از اعضا و هواداران جبهه ملی را - که اکثر آنها تحصیلکرده‌های غرب و تربیت‌شدگان مرام لیبرالیستی و سکولاریستی غرب هستند - فرصت‌طلب، ثروت‌اندوز، دارای هویت‌های کاذب و فاقد شخصیت معرفی می‌نماید.^۳

توهم اسطوره‌ای دوام و اعتبار نظام شاهنشاهی در ایران، اولین مشکل استراتژیک

۱. همان، ص ۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶، ۷۰.

امریکاییان در فهم اعتبار و ارزش انقلاب اسلامی بود. توهمی که از این امر ناشی می‌شد حمایت امریکا از رژیم شاه به عنوان یکی از عواملی بود که سبب ابراز وجود ایران گردید که این حمایت از اوایل سال‌های ۱۳۴۰ / ۱۹۶۰ تا پایان عمر نظام شاهنشاهی با تمام قدرت ادامه داشت و در اغلب گزارش‌های رسمی مأموران امریکایی در ایران نمایان است.

◆ ایدئولوژی امریکایی و حقایقی که همیشه باید نادیده گرفته شود!

دومین خطای استراتژیک سیاستمداران امریکایی در مورد ملت ایران و انقلاب اسلامی که باعث گردید هنوز این کشور پس از گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط نظام شاهنشاهی نتواند رفتارهای استکباری خود را اصلاح نماید و بپذیرد که دیگر در ایران نقش آقابالاسری ندارد و ملت ایران حاکم بر سرنوشت خود است، نادیده گرفتن تاریخی مذهب و نقش نیروهای مذهبی در تحولات اجتماعی ایران است. بی‌اعتنایی به مذهب و نادیده گرفتن اعتبار نیروهای مذهبی در حوزه دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی و تحولات فرهنگی در ایران، در ایدئولوژی امریکایی حقایقی است که همیشه باید نادیده گرفته شود.

همان‌طور که گفته شد مأموران امریکایی در ایران از سال‌های ۱۳۵۰ ناظر به تحولات ایران بعد از کاهش قدرت شاه بودند اما تصور می‌کردند این کاهش قدرت یا ناشی از بیماری طولی‌المدت شاه است یا مخالفت‌ها و خرابکاری‌های مؤثر داخلی و یا شکست نظامی در برابر رژیم بعث عراق. انحصار علل کاهش قدرت شاه (و نه سقوط شاه) در این سه عامل بی‌تردید ساده‌لوحانه‌ترین تحلیل و ناشی از عدم وجاهت علمی و توانایی‌های استراتژیک مأموران امریکایی در ایران است. اما بدتر از آن ندیدن علت‌های واقعی افول نظام شاهنشاهی در ایران و ارزش تاریخی نظام جایگزین آن در باورها و اعتقادات ایرانیان است. استراتژیست‌های امریکایی بر اساس همان سنت بسته فلسفه سیاسی غرب، در دگرگونی‌های ایران به دنبال دو دینامیک مشهور می‌گشتند. یکی دینامیک تضادهای درون جامعه یعنی دینامیک مبارزه طبقاتی

یا دینامیک رویارویی‌های بزرگ اجتماعی و دیگری دینامیک سیاسی یعنی حضور یک پیشگام یعنی یک طبقه، حزب یا ایدئولوژی سیاسی، نیروی پیشتازی که همه ملت را به دنبال خود می‌کشد. غربی‌ها عادت دارند وقتی حضور این دو دینامیک را در حوزه دگرگونی‌های اجتماعی حس نکردند با قاطعیت و طیب خاطر فتوا صادر نمایند که آن جامعه آبستن تحولات انقلابی نیست و باید آسوده‌خاطر روابط موجود را حفظ کرد و دعا به جان داروغه نمود. این نگاه بسته بزرگ‌ترین معضل نخبگان سیاسی امریکا و فیلسوفانه وابسته به این نظام در فهم انقلاب اسلامی است، زیرا در ایران آبستن انقلاب اسلامی، نه تضادهای درون جامعه یعنی دینامیک مبارزه طبقاتی آن‌گونه که غربی‌ها می‌فهمند وجود داشته و دارد و نه حزب یا طبقه و یا نیروی پیشتازی که غربی‌ها انقلاب و جنبش‌های اجتماعی را حق انحصاری آنها می‌دانند، در صحنه سیاسی ایران وجود داشت. بنابراین باید به این حقیقت اعتراف کرد که ناکامی و ناکارآمدی امریکایی‌ها در فهم انقلاب اسلامی را شاید نتوان تماما به فقدان صلاحیت مأموران امریکا در داخل ایران یا ناتوانی سازمان سیا در تشخیص شرایط انقلابی ایران نسبت داد اما باید بخشی از این ناتوانی‌ها و ناکامی‌ها را ناکارآمدی و بسته بودن مفاهیم فلسفه سیاسی غرب در تحولات دنیای کنونی دانست.

در حال حاضر نیز در فهم کارآمدی و دوام انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی فلسفه سیاسی غرب و جریان‌های غرب‌گرایی در ایران دچار چنین مشکلی هستند. اگر می‌بینیم که امریکاییان در سند رسمی استراتژی امنیت ملی خود در قرن ۲۱ که توسط کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی که متشکل از ده‌ها متفکر، سیاستمدار، استراتژیست و تحلیل‌گر است، ساده‌لوحانه اعلام می‌کنند که ممکن است (به احتمال زیاد) در ۲۵ سال آینده حکومت مذهبی ایران سقوط کند. در حال حاضر حکومت ایران، جمهوری اسلامی است اما نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن دست بردارد و

به یک حکومت واقعا قرون وسطایی تنزل یابد و یا اسلامی بودن را کنار بگذارد.^۱ ناشی از همان تصلب ایدئولوژیک در نپذیرفتن مفاهیم جدید در جهان معاصر است. امریکا با ایدئولوژی‌های کهنه و پوسیده لیبرالیسم به جنگ مفاهیم مترقی و پیشرفته دنیای معاصر آمده است و با تمام توان خود می‌خواهد آن سنت‌های پوسیده و منسوخ شده نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم را حتی به قیمت به آشوب کشیدن تمامی جهان حفظ کند.

اگر می‌بینیم که نظام لیبرالیسم غربی و در رأس آن امریکا و انگلیس و فرانسه که پایه‌گذاران این نظام هستند با تمام دسیسه‌های خود از ابتدای انقلاب اسلامی تا به امروز در مقابل تمامیت آزادی، استقلال، حقوق انسانی و عزت ملت ایران ایستاده‌اند ناشی از تصلب ایدئولوژیک نظام لیبرالیستی غرب و تکثرناپذیری، ابطال‌ناپذیری و از همه بدتر مفاهیم‌ناپذیری این نظام در سنت غربی است. غربی‌ها و در رأس آن امریکایی‌ها نمی‌خواستند و یا نتوانستند انقلاب اسلامی را به عنوان انقلابی خارج از چارچوب‌های پوسیده ایدئولوژی‌های غربی بپذیرند و آن مکانیسم‌های بسته برای ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی را پایان یافته تلقی کنند.

در یکی از ضمائم سری اسناد لانه جاسوسی امریکا که در حدود اوایل دهه ۵۰ نوشته شده است نیروهای اثرگذار سیاسی ایران در دوران بعد از شاه این‌گونه ترسیم شده است:

۱. **سلسله مراتب مذهبی** که بخش عمده روحانیت مسلمان شیعه بوده و از تهاجم مدرن‌سازی مادی بر اخلاقیات سنتی ناراحت و از محدود شدن نقش خود توسط شاه منزجر است. این نیرو خواستار اعمال نفوذ بیشتر است ولی نخواهد توانست به عنوان یک نیروی سیاسی مستقل عمل کند.

۲. **تجددگرایان**، نخبگان بوروکراتیک موجود مرکب از افراد حرفه‌ای یا حتی مجرب که از اندیشه‌های سیاسی عمیق برخوردار نیستند. این گروه در حال حاضر چندان منسجم نیست و

۱. *استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱*، کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی امریکا، ترجمه جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، انتشارات توسعه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲.

از نظر سیاسی نیز مردم آنان را خدمتگزار شاه می‌دانند... بسیاری از اعضای برجسته این گروه با نهاد الیگارشی ایران دارای پیوندهای خانوادگی و رابطه‌های دیگر هستند و در صورتی که این افراد بتوانند ارتباط بیشتری با مردم برقرار کنند، رهبران سیاسی از میان آنها پدیدار خواهند گشت.

۳. **گارد قدیمی**، شامل بسیاری از افراد از جمله زمین‌داران سابق و مقامات و شخصیت‌های تعویض شده توسط تکنوکرات‌های جوان... که قبلاً از نفوذ بسیاری برخوردار بودند به خاطر موقعیت شخصی، شهرت خانوادگی و دوستان و نتایج حاصله از الطاف و مراحم گذشته، از پیروان بسیاری برخوردار خواهند شد. گذشته از امکان پیدایش رهبر و یا رهبرانی از میان آنها، آنان چه به طور فردی و چه دسته‌جمعی دارای قدرت سیاسی چشم‌گیری هستند، اعضای جوان‌تر گارد قدیمی را می‌توان در گروه تجددگرایان نیز مشاهده کرد.

۴. **جبهه ملی**، چیزی نیست مگر یک چارچوب مبهم فکری و شاخص اصلی آن نیز ناسیونالیسم و مشروطه‌گرایی (محدودسازی قدرت شاه) می‌باشد، این جنبش وارث اصلی افسانه مصدق است... این جبهه قادر است ائتلاف قابل ملاحظه‌ای از احساسات مردمی را در رابطه با یک رهبر به منظور پیشبرد حقوق مردمی یا آرمان‌های ناسیونالیستی متمرکز سازد و به صورت ندای سیاسی «چپ مرکزی» در آید.

۵. **چپ رادیکال**، دیدگاه‌های افراطی بر خلاف فعالیت سیاسی نه چندان تند، از حمایت بسیاری برخوردار است، بعضی از آنها قطعاً خواهند توانست در جوی آزادتر به ابراز عقیده پردازند تا توسط سازمان‌هایی که از نظر مالی در وضع خوبی قرار دارند و از دیرباز در خارج مستقر شده‌اند حمایت شوند و از آن‌چنان تشکیلات و نظمی برخوردار گردند که دیگر سازمان‌های سیاسی فاقد آن می‌باشند.

۶. **سلطنت طلبان**؛ نهاد سلطنت به احتمال زیاد تا مدتی خواهد ماند و طی آن افراد متعهد و جاه‌طلب که منافع خود را در ابقای این نهاد می‌بینند تلاش در تقویت آن خواهند کرد. ولی گمان نمی‌رود که در میان آنها افرادی باشند که بتوانند با خنثی‌سازی مشروطه‌گرایان تخت سلطنت

را به صورت مرکز قدرت در آورند.

۷. **نیروهای مسلح:** نیروهای مسلح نیز در حال حاضر بیشتر جنبه غیر سیاسی یافته‌اند و فاقد رهبرانی هستند که بتوانند برای خود محبوبیتی دست و پا کنند...^۱

سیطره بنیادهای رسمی فلسفه سیاسی غرب در این تحلیل که صرفاً یکی از اسناد سیاسی اجتماعی لانه جاسوسی امریکا در ایران بود به خوبی مشاهده می‌شود. در این تحلیل نویسنده به خاطر سیطره گفتمان‌های رسمی در حوزه سیاست در ابتدا نیروهای مذهبی را به عنوان یک نیروی سیاسی مستقل و عمل کننده و رهبرخیز در تحولات ایران حذف می‌کند و بر اساس غلبه همان دو دینامیک رسمی، احتمال اثرگذاری و افتخار رهبری را به نیروهای تجددگرا یعنی همان طبقات پیشتاز در تحولات دوران جدید اعطا می‌کند که تنها نیروهای مورد قبول لیبرالیست‌های امریکایی هستند. این مهم‌ترین مشکل امریکاییان در فهم تحولات ایران عصر انقلاب اسلامی است و تا زمانی که نخواهند در این افکار و اندیشه‌ها و باورهای بسته تجدید نظر کنند همچنان به عنوان دشمن ملت ایران باقی خواهند ماند.

غلبه گفتمان‌های رسمی در حوزه سیاست در غرب باعث گردید آنها نه تنها متوجه پایان عمر نظام شاهنشاهی و رژیم مشروطه سلطنتی در ایران نشوند بلکه حتی در شناخت ایدئولوژی انقلاب اسلامی و نیروهای رهبری کننده این انقلاب نیز راه به بیراهه برند و به دلیل همین کج‌فهمی و تصلب هزینه‌های سنگین را در طول این سه دهه و دهه‌های گذشته بر ملت ایران تحمیل نمایند. بر اساس همین گزارش‌های رسمی و فاقد پشتوانه‌های علمی در ۲۷ شهریور ۱۳۵۰ / ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۱، دوگلاس مک آرتور، سفیر امریکا در ایران، یک گزارش سری به صورت اداری - غیر رسمی برای جک میکوس، مدیر تیم کشوری ایران در امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه امریکا، ارسال می‌کند. در این گزارش و ضمائم آن پنج طرح اضطراری برای ایران بعد از رژیم شاه در نظر گرفته می‌شود که طرح‌های بنیادی امریکاییان برای حفظ

۱. از ظهور تا سقوط، همان، ج ۱، ص ۳۳۲ - ۳۳۴.

روابط سلطه با ایران در نظام سلطنتی و سند گویای دخالت‌های امریکا در امور داخلی ایران است. این گزارش و طرح‌های اضطراری مذکور به کلی بر پایه‌های اساسی این فرضیه استوار است که نظام سلطنتی در ایران بقا خواهد داشت و در نهایت با کاهش اختیارات مواجه خواهد شد. مک آرتور در ابتدای این گزارش در زیر موضعی با عنوان «بقای سلطنت با کاهش اختیارات» می‌نویسد:

در اینجا یک نقطه قطعی است: یعنی گرچه ریشه‌های سلطنت در این کشور آن قدر عمیق است که می‌تواند از ضربه ناگهانی ناشی از برکناری شاه جان سالم به در برد (همان‌طور که در ۲۵۰۰ سال گذشته این‌طور بوده است) ولی ملکه، ولیعهد یا هر شخص دیگری که به عنوان شاه آتی کشور روی کار آید نباید انتظار داشته باشد که بتواند بر تمام جنبه‌های حیات (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) ایران مانند شاه شخصا اعمال نفوذ نماید.^۱

همان‌طور که می‌بینیم مشکل اساسی نخبگان سیاسی امریکا فرضیه‌هایی است که تحلیل‌ها و عملکردهای آنها بر روی آن استوار است. امریکاییان هیچ‌گاه باور نمی‌کردند که بنیادهای شاهنشاهی بسیار پوسیده‌تر از آن است که بتواند در دوران بیداری عقل ایرانی و رهایی از سیطره گفتمان‌های رسمی فلسفه سیاسی غرب و بازگشت به اصول و اصالت‌های دینی و ملی خود، دوام داشته باشد. هیچ جریانی به جز امام خمینی و نیروهای وفادار به اندیشه‌های امام، باور نمی‌کردند که انقلاب اسلامی هدفی بسیار فراتر از محدود کردن نظام مشروطه سلطنتی به پایبندی به قانون اساسی مشروطه داشته باشد. مک آرتور در ادامه گزارش خود می‌نویسد:

ما می‌دانیم که عناصر ضد دولت موجود در جامعه... سعی خواهند کرد از فقدان رهبریت قاطع، ناامنی و تفرقه موجود در صورت خروج شاه از صحنه بهره‌گیری کنند. ولی گمان نمی‌کنیم که در ماحصل پیش‌بینی‌های ما تغییر چندانی ایجاد گردد.^۲

۱. همان، ص ۲۹۵.

۲. همان، ص ۲۹۶.

مک آرتور و اغلب سیاستمداران امریکایی صحنه تحولات ایران را جابه‌جایی قدرت تحلیل می‌کردند نه دگرگونی بنیادی و انقلابی و عمدتاً در این رویا سیر می‌کردند که مانند سال‌های گذشته، به ویژه در سال ۱۳۳۲ امکان ساقط کردن نظام شاهنشاهی در ایران وجود ندارد. مک آرتور در پایان گزارش خود می‌نویسد:

تصور اینکه به محض خروج شاه از صحنه، هرج و مرج بر کشور حاکم خواهد شد اشتباه است و این اشتباه در گذشته نیز توسط بسیاری انجام شد که از جمله این موارد می‌توان از تصور غلط آن دسته از افرادی نام برد که معتقد بودند در دوران بعد از دوگل، فرانسه دچار هرج و مرج جمهوری سوم و چهارم خواهد شد که در مورد اندونزی پس از سوکارنو و یا مصر پس از ناصر نیز مرتکب همین خطا شده بودند. متأسفانه باید بگویم که این مطلب بیشتر جنبه هذیان‌گویی دارد.^۱

البته طولی نمی‌کشد که هذیان‌گویی امریکایی‌ها ثابت می‌شود، انقلاب اسلامی پیروز می‌گردد اما امریکایی‌ها نمی‌خواهند حتی بعد از سه دهه از پایان نظام شاهنشاهی در ایران دست از هذیان‌های خود بردارند و انقلاب ملت ایران را باور نکنند. امریکایی‌ها پنج طرح اضطراری برای ایران بعد از شاه بر اساس فرضیه بقای نظام سلطنتی تعریف کردند که این پنج طرح و حتی طرح‌هایی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای ساقط کردن جمهوری اسلامی تدوین کردند نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی امریکا تا چه اندازه‌ای در دنیای خیالی خود و هذیان‌های ناشی از این دنیا زندگی می‌کنند.

◆ طرح اضطراری برای ایران^۲

در ابتدای این طرح نویسنده خلاصه‌ای از مهم‌ترین مباحث مربوط به ایران و امریکا را برای مقامات ارشد توجیه می‌کند که مهم‌ترین این مباحث ناظر به پنج امکان پس از مرگ شاه است:

۱. همان، ص ۳۰۰.

۲. همان، ص ۳۰۴ - ۳۲۹.

۱. مرگ شاه و به قدرت رسیدن ملکه پس از یک دوره کودتا، ناآرامی و انتقال آرام قدرت.
 ۲. مرگ شاه و حکومت ملکه در اوضاعی توأم با خلأ قدرت و رو به زوال و از بین رفتن پویایی برنامه‌های عمرانی و نپرداختن دیون خارجی.
 ۳. به قتل رسیدن شاه و ملکه در یک اقدام خشونت‌بار یا روی کار آمدن ملکه‌ای که ناتوان است و وادار به فرار از کشور می‌گردد. یک فرد نیرومند از جناح چپ یا راست قدرت را به دست می‌گیرد.
 ۴. پس از مرگ شاه ملکه حکومت می‌کند لیکن قدرت در اختیار یک مرد نیرومند است.
 ۵. عناصر طرفدار کمونیست‌ها شاه را طی یک اقدام خشونت‌بار می‌کشند و ملکه را نیز کشته یا ناتوان ساخته و یا وادار به فرار از کشور می‌سازند.
- در همه این امکان‌ها آنچه برای امریکاییان اهمیت دارد این است که چگونه می‌توان به اهداف امریکا در ایران نائل آمد. همچنین آنچه در این طرح‌ها جالب توجه است بی‌توجهی و ندیدن رهبران مذهبی و محاسبه نکردن اهمیت و نقش نهاد مذهب در ایران است.
- در بند ۴ این طرح اهداف امریکا در ایران به شرح زیر تشریح شده است:
۱. ایران مستقل و با اتکای فزاینده به خود، عاری از هر گونه سلطه یا تهاجم خارجی و مایل به همکاری با غرب در زمینه‌های زیر است:
 - الف) انجام اقدامات ضروری و در حیطه قدرت ایران به منظور خنثی‌سازی فعالیت‌های پنهانی شوروی در ایران و ممانعت از گسترش شوروی به سمت خلیج فارس.
 - ب) ایجاد امکانات برای ورود نیروهای غربی به خاک ایران در صورت بروز درگیری و نیز مجاز شمردن حق پرواز و مجاز شمردن قراردادهای مربوط به ایجاد تسهیلات.
 - ج) برقراری روابط رو به گسترش با کشورهای همسایه با این هدف که در طول زمان رابطه دوستانه بین ایران و کشورهای غیر کمونیست همسایه‌اش تکامل یابد و به تأمین ثبات بیشتر و همکاری در خاورمیانه به خصوص در منطقه خلیج فارس منجر گردد.
 ۲. ادامه دسترسی اروپای غربی و ژاپن به منابع ایران به خصوص منابع نفتی آن هم تحت

شرایط قابل قبول.

۳. ادامه دسترسی امریکا به بازارهای رو به گسترش ایران و تضمین سرمایه‌گذاری‌های امریکایی. تداوم تکامل یک رابطه دوجانبه مفید بین امریکا و ایران در جوی که ایرانیان در آن به این نتیجه برسند که نقش امریکا عبارت است از کمک به کشور در برنامه‌های عمرانی‌اش نه تعیین مسیر حرکت آن.

- در بند پنجم این گزارش طرح‌های استراتژیک امریکا برای رسیدن به این اهداف در تعیین جایگزین مناسب برای رژیم شاه مبتنی بر فرضیات زیر قرار گرفته است:

۱. الف. ماهیت ملی ایران همواره توسط یک قدرت نیرومند مرکزی که همیشه بر سر حد استبداد می‌رسد یا توسط چند واحد کوچک‌تر صاحب قدرت مستبد (رهبران استانی، زمین‌داران نیمه خودمختار، خان‌های قبیله‌ای) مشخص می‌شده است؛ و در مواقع بحرانی، جامعه ایران و بافت‌های سیاسی آن همین نقش را باز هم ایفا خواهند نمود.

ب. نتایج منطقی این فرضیه به این شرح است:

الف) اگر ایران بخواهد به صورت یک ملت منسجم ادامه حیات دهد باید (طبق معیارهای غربی) تحت سرپرستی یک حاکم نیرومند قرار گیرد.

ب) در کیفیت این حاکم چه خود را «شاهنشاه» بنامد یا «رئیس جمهور» یا «رئیس کمیته مردمی» تفاوت چندانی به وجود نمی‌آید و تنها در اهداف و تعهدات تغییراتی پدیدار می‌گردد.

ج) در جستجوی چنین رهبری ایران دچار بی‌ثباتی طویل‌المدت و قابل ملاحظه‌ای خواهد شد و انتقال قدرت و تلاش برای کسب قدرت کافی احتمالاً توأم با خشونت و خونریزی خواهد بود.

د) حتی رهبران بخش‌های مدرن شده از نظر اقتصادی و اجتماعی در این کشور (مانند ارتش، بوروکراسی دولتی، رهبران دانشگاهی و حرفه‌ای و کنترل‌کنندگان رسانه‌ها) در صورت تضعیف رهبریت، به رقابت خواهند پرداخت تا قدرت استبدادی را به چنگ آورند.

۲. الف. نهادهای ایرانی ضعیف هستند، و بحران به سهولت قادر است بر تمام تلاش‌هایی که در طول زندگی شاه کنونی برای ایجاد نهادهای جدید صورت گرفته فائق آید.

ب. نتایج منطقی این امر چنین است:

الف) نمی‌توان در موارد بحرانی متصور شد که نهادهایی از قبیل قانون اساسی، مجموعه قوانین، نظم و ترتیب در کارها، احزاب سیاسی، بافت‌های رسمی نیمه دولتی، و غیره کاربرد داشته باشند. بافت‌هایی که در دوران رژیم کنونی پدید آمد به سهولت ایجاد شد و چیزی از عمرشان نمی‌گذرد بنابراین نمی‌تواند بر رفتار ایرانیان تأثیر بخشد و از یک بحران شدید نجات یابد.

ب) و نهادهایی که از دیرباز در ایران وجود داشته‌اند، ممکن است ارتباط خود را با ایرانیان از دست بدهند و مرتبط با امریکاییان خوانده شوند و یا اینکه اصولاً فاقد کارایی بشوند. نمونه بارز این امر عبارت است از رابطه پارتی‌بازی حاکم بر امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی کشور، سلطه اوضاع توسط روابط، و کنترل خانوادگی بر اهرم‌های اقتصادی، استفاده از روحانیون ایران به عنوان واسطه‌های سیاسی که سعی می‌کردند با خواندن اشعار و ترانه‌های سیاسی نیازها و شکوه‌ها را مطرح سازند.

ج) از آنجا که همکاری و تعاون از طریق ملاحظات نهادی صورت می‌گیرد و چه در ایران و چه در نقاط دیگر عملی هم‌زمان و ناشی از حسن نیت نمی‌باشد نمی‌توان برای ابقای ایران به عنوان یک واحد یکپارچه سیاسی تنها به شوراها یا کابینه‌ها، گروه مقننه و یا حتی جونتاه‌ها (گروه‌های انقلابی کنترل کننده امور حکومتی) متکی بود تا قاطعیت سیاسی مورد نیاز را ارائه کنند.

۳. الف. موضع بین‌المللی ایران همیشه از یک یا چند طرف با خصومت روبه‌رو بوده است و ایرانی‌ها این امر را به شدت احساس می‌کنند. رهبریت ایران همیشه نیاز خود را به حمایت یک «قدرت بزرگ» آشکار می‌سازد. این امر همیشه با ناسیونالیزم گستاخانه ایرانی که به سر حد بیگانه ترسی یا ضدیت با بیگانگان می‌رسد همراه بوده و همواره مهم‌ترین عاملی بوده است که بین ایران و فرصت‌های مغتنم آن برای شناسایی خود به عنوان یک ملت مستقل قرار گرفته است. حکومت‌های ایران همیشه عمیقاً با قدرت‌های متعدد درگیر بوده‌اند و هدف همه آنها

حراست از خود ایران بوده است.

ب. نتایج مستقیم این امر به شرح ذیل است:

الف) حکومت‌های ایرانی با در نظر گرفتن موقعیت خود از نظر بین‌المللی استطاعت پذیرش سپاس و امتنان را ندارند و سعی می‌کنند حتی اگر به قیمت قطع روابط مفید هم تمام شود هر گونه امکان استقلال کشور را حفظ نمایند.

ب) و همین موقعیت ایجاب می‌کند که ایران به خصوص در رابطه با قدرت‌های بزرگ‌تر از نظر دیپلماتیک فعال باشد. در همین رابطه باید اذعان داشت که جای تعجب نیست اگر ایران موضع قبلی خود را تغییر دهد تا از طریق آن قدرت‌هایی را که می‌خواهند به ایران دست یابند به بازی بگیرد، چون از این طریق از هر دو قدرت بیشترین فایده را نصیب خود می‌سازد. فرضیه‌هایی که بر تجارب تاریخی استوار نیست بلکه بر پایه کلیات آنچه اخیراً در ایران به وقوع پیوسته بنا شده است:

۴. الف. کشور به سرعت راه مدرن شدن و غربی شدن را در پیش می‌گیرد و میزان خواست‌های مادی و چارچوب فکری توأم با نوآوری ایرانیان را روز به روز افزایش می‌دهد. ب. در نتیجه: هر رژیم پایدار ایرانی باید بیش از تبلیغ برای محتوای اعمال خود، کار کرده و تلاش کند تا اشتباهات تحریک شده را نیز ارضا نماید. معنی این نکته این است که:

- هر رژیم ایرانی که به کنترل قدرت توسط خود امیدوار است دیر یا زود مجبور به اداره منابع طبیعی به خصوص منبع نفتی خواهد شد تا میزان درآمدها به حداکثر سطح ممکن برسد.
- و ترک پراگماتیسم اقتصادی توسط هر یک از رهبران ایران خیلی سریع آشکار و رهبر مسئول تنبیه یا تأدیب خواهد شد.

- و تقاضاهای مدیران مدرن سازنده اقتصاد دیر یا زود باید برآورده شود.

- و برای به جریان افتادن روند مدرن‌سازی رژیم ایرانی باید صلاحیت و شایستگی‌هایی را از خود نشان دهد تا بتواند از وفاداری فراتر از خانواده و منطقه برخوردار شود و گروه‌های غیر سنتی را در زمینه برقراری نظم و طرح‌های درازمدت درگیر سازد.

۵. الف. روند مدرن‌سازی ایران در تبدیل کشور به صورت یک واحد اقتصادی تا حدود زیادی موفق بوده است و این موفقیت مرهون بهبود وضع سیستم ارتباطات و حمل و نقل و وابستگی درونی بخش‌های اقتصادی ایران می‌باشد. این موضوع برای بافت سیاسی اجتماعی دستخوش تغییر ایران، دارای مفهوم و اهمیت بسیار است.

ب. نتیجه مستقیم این فرضیه این است که تمایل تاریخی ایران به تبدیل حکومت مرکزی به یک واحد ناتوان می‌تواند به آسانی و توسط قشرهای وسیع‌تر و مدرن‌تری از مردم و برخلاف گذشته کنترل شود. ایرانی‌ها که به طریق دیگری نمی‌توانند این چنین پدیده‌ای را به نمایش بگذارند، ممکن است باز هم متکی به قانون اساسی ملت بشوند.

ج. نتیجه مستقیم دیگر این است که در صورت بروز یک ضربه ناگهانی ناشی از مرگ شاه، شاید ایران دولتی با ثبات‌تر را بر اساس آرا برگزیند که بر خلاف شاه کنونی متکی به قدرت پلیس و کنترل سیاسی نباشد. چنین دولتی که در نتیجه انتخابات به قدرت رسیده است از مواهب دموکراسی آزاد (مانند انتخابات کنترل نشده، حمایت بیشتر از پارلمان، عدم کنترل مخالفین و غیره) بر خلاف اسلافش برخوردار خواهد شد. ولی وقوع چنین امری بسیار بعید به نظر می‌رسد.

د. نتیجه دیگر این فرضیه این است که الیگارش‌ی جدید ایران به دنبال یک حرکت تند و همه‌جانبه سیاسی ممکن است از طریق نوعی نهاد موجود به حکومت برسد. موفقیت در این کار به قدرت نهادهای اقتصادی و همکاری درون نهادی بستگی دارد که در مورد هیچ یک از آنها در زمینه‌های فوق تجربه‌ای در دست نیست.

در بند ششم موقعیت رژیم شاه در ساختار اجتماعی - سیاسی ایران و در بند هفتم نیز مسائل مهمی که باید در این طرح از طرف امریکاییان رعایت شود، به شرح زیر تعیین شده است: مهم‌ترین مسأله‌ای که سیاستمداران امریکا در صورت درگذشت یا برکناری شاه با آن روبه‌رو می‌شوند عبارت است از نحوه تحقق اهداف امریکا در ایران. پیچیدگی‌ها و عدم قاطعیت‌های ایران معاصر آن قدر زیاد است که قادر نیستیم شکل نهایی دولت آتی این کشور را

مشخص نماییم و حتی اگر یک دولت مسئول روی کار آید نمی‌توان تضمین کرد که علاوه بر اداره امور پاسخگوی نیازهای ما نیز باشد.

در صورت درگذشت یا انقراض شاه سؤال بسیار خطیر این است که آیا در صورت تشدید بی‌ثباتی امریکا خواهد توانست اهداف خود را به نحو موفقیت‌آمیزی دنبال کند یا خیر؟ اگر پاسخ منفی است، سیاست امریکا نیز باید طوری تنظیم شود که ثبات کشور را تنظیم نماید، چون در صورت بروز رویدادی مانند انقراض شاه این واقعه حتما رخ خواهد داد. لیکن حمایت بی‌شائبه از رژیم‌هایی که به ظاهر قدرت ماندن دارد یا با در نظر گرفتن ارزش کلی حمایت (بسته به تخمین این ارزش به دلار، نیروی انسانی و تجهیزات، شهرت و اعتبار دیگر اشکال مورد نظر در «حمایت»)، گران تمام خواهد شد و یا می‌توان گفت که همین هزینه‌های غیر مکفی ما می‌تواند در صورت سرنگونی این رژیم کاملاً از بین برود.

مسئله مهم دیگر با شرایط جغرافیایی و استراتژیک ایران در خاورمیانه و جهان و نحوه ارتباط آن با منافع ما در قبال دیگر قدرت‌های جهانی، مرتبط می‌باشد. این مسأله در برگیرنده خطر ناشی از رژیمی است که با پیروی از یک الگوی عمل خاص سعی دارد امریکا را از بهره‌برداری از خاک ایران محروم سازد و یا استفاده از قلمرو ایران را به نحوی مجاز بشمارد که مغایر با منافع استراتژیک ما باشد.

گرچه از نظر سرمایه‌گذاری، تجاری، تأسیسات و شمار امریکایی‌های موجود، ایران برای ما حائز اهمیت بسیار است ولی کاربرد نیروهای نظامی امریکا در هیچ یک از برنامه‌های اضطراری مورد نظر در این نوشتار ضرورتی ندارد. علاوه بر این، احتمال یا ضرورت کاربرد نیروهای امریکایی در ایران به منظور حراست از جان شهروندان امریکایی نیز در این برنامه پیش‌بینی نشده است.

در بند نهم، بر مبنای کلیه مقدمات ذکر شده، طرح‌های اضطراری امریکا به همراه اهداف و اقدامات ویژه به شکل زیر پیشنهاد شده است.



طرح اضطراری ۱

❖ شاه می‌میرد و پس از یک دوره ناآرامی،
ملکه بر اساس قانون اساسی حکومت را به دست می‌گیرد.

◀ رویدادهای داخلی

۱. ضربه ناشی از درگذشت شاه عمیق است و نگرانی همه‌جانبه ایجاد می‌کند.
۲. ملکه در صدد اجرای حقوق مسلم خود بر اساس قانون اساسی بر می‌آید.
۳. ملکه متوجه موافقت کلی نسبت به حکومت خود می‌شود، یا درصدد نصب نخست‌وزیر جدید بر می‌آید یا ادامه کار نخست‌وزیر پیشین را تأیید می‌کند.
۴. دانشجویان با جامعه سیاسی - مذهبی «یا یک شخصیت خاص» سبب پدید آمدن آشفتگی در اوضاع کشور می‌گردند، لیکن این امر توسط نیروهای نظامی از جمله نیروهای امنیتی و خواست عمومی، سرکوب می‌گردد.

◀ عکس‌العمل کشورهای منطقه

۱. تسلیت می‌گویند. تشنج افزایش می‌یابد. لیکن اقدام مهمی به عمل نمی‌آید.
۲. قانون اساسی کشور مورد قبول جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرد.
۳. روابط عادی جریان خود را دنبال می‌کند.
۴. بعضی از کشورهای عرب به تبلیغ پیرامون نارضایتی‌ها در نقاطی از ایران مانند خوزستان و کردستان می‌پردازند، لیکن قادر به کسب امتیاز نیستند.

◀ عکس‌العمل کشورهای مهم غیر کمونیست

۱. ابراز تسلیت می‌شود و دول مهم نقش امیدوار و چشم به راه را ایفا می‌کنند.
۲. کشورهای مهم از جمله انگلستان از جانشینی که بر اساس قانون اساسی مشخص شده است حمایت می‌کنند.
۳. کشورهای مهم اعتقاد خود را به تمامیت ارضی ایران بر طبق شواهد تاریخی ابراز می‌دارند.

◀ عکس‌العمل کمونیست‌ها

۱. شوروی نیز ابراز تسلیت می‌کند و منتظر رویدادهای بعدی می‌ماند.
۲. کشورهای کمونیست نسبت به مرگ شاه عکس‌العمل نشان می‌دهند که طرز برخورد شوروی از اهمیت بسیاری برخوردار می‌گردد.
۳. شوروی نیز به این نتیجه می‌رسد که می‌تواند با ملکه نیز مانند شاه برخورد داشته باشد. شوروی از شرایط مندرج در قانون اساسی حمایت می‌کند.
۴. شوروی در مورد اختلافات منطقه‌ای سکوت می‌کند. آنها از ناراضیان عضو حزب توده حمایت نمی‌کنند و یا حداقل میزان حمایت را به سطحی خطرناک افزایش نمی‌دهند.

◀ خطرهای بالقوه

۱. در داخل ایران اوضاع توأم با ناآرامی مردم را به این نتیجه می‌رساند که باید از فرصت‌های سیاسی «بهره‌برداری کنند». بسیاری نیز مشتاقانه خواهان ایجاد تفرقه در میان گروه حاکم می‌باشند.

۲. ملکه در اعمال نفوذ قانون اساسی ناتوان می‌شود و یا بیش از حد به کاربرد خودکار خود متکی می‌گردد.
۳. ملکه نیز درگیر مانورهای ایرانی می‌شود به پذیرش و شهرت سیاسی، صلاحیت و پایبندی به اصول قانون اساسی واقعی نمی‌نهد.
۴. ملکه کنترل اوضاع را از دست می‌دهد و آن را یا به دست ناراضیان می‌سپارد و یا عمال نظامی - امنیتی که ظاهراً به نفع او کار می‌کرده‌اند روی کار می‌آیند.

ب. اهداف و اقدامات ویژه آمریکا در طرح اضطراری ۱

◀ اهداف

۱. نشان دادن اعتقاد ما مبنی بر اینکه قانون اساسی ایران شرایط انتقال قدرت را به صورت منظم مشخص کرده است.
۲. ترغیب آن دسته از عناصر سیاسی ایران که با ما در مورد کاربرد قانون اساسی هم‌عقیده می‌باشند.
۳. متقاعد ساختن عناصر مخالف بالقوه موجود به این امر که امکان ثبات (سیاسی و اقتصادی) و نیز اعمال هر گونه ابتکار سیاسی مسئولانه وجود دارد.

◀ اقدامات سیاسی

۱. اظهار همدردی با ملکه و حمایت از حقوق تصریح شده وی بر اساس قانون اساسی، حضور عالی‌رتبه‌ترین مقام کشوری (معاون رئیس جمهور) در تشییع جنازه شاه.
۲. تبلیغ وسیع و محتاطانه در مورد حمایت ما از مشروطه‌گرایی در ایران.
۳. حفظ تماس و نفوذ غیر رسمی با اعضا و اعضای پیشین جبهه ملی ایران و دیگر گروه‌های سیاسی مخالف لیکن مسئول.

◀ اقدامات اقتصادی

۱. نمایش این اعتقاد در گفتگو با بازرگانان امریکایی (و احتمالاً تشکیل جلسات توجیهی وزارت خارجه برای مدیران بخش نفتی) مبنی بر اینکه اگر سازمان‌های امریکایی آرامش خود را حفظ کنند ایران نیز از طوفان جان سالم به در خواهد برد.

◀ اقدامات نظامی

۱. حفظ موقعیت کنونی در رابطه با گروه کمک و مستشاری نظامی، فروش‌های نظامی و دیگر مشاوره‌های نظامی.

◀ اقدامات دیگر

۱. مشورت با دول منطقه و دیگر دولت‌های مهم و اظهار اطمینان از اینکه وضع ایران به طریق صحیحی درست خواهد شد.
۲. هماهنگ ساختن فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و نیز فعالیت‌های انجمن ایران و امریکا، سفارت و گروه کمک مستشاری نظامی برای رسیدن به اهداف مورد نظر.
۳. ابراز حمایت علنی یا پنهانی از تمامیت ارضی ایران و اعتقاد ما مبنی بر اینکه اختلافات درون منطقه‌ای تنها باید از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز و نه اقدامات خرابکارانه حل شود.



طرح اضطراری ۲

❖ پس از مرگ شاه، ملکه حکومت می‌کند،
لیکن در جوی توأم با خلأ قدرت و اوضاع رو به وخامت

◀ رویدادهای داخلی

۱. قدرت ملکه و حقوق استوار بر قانون اساسی که به طور نادرست به او تعلق گرفته است قادر به ایجاد شرایطی توأم با ثبات نیست.
۲. تغییرات پی در پی نخست‌وزیران و کابینه قادر به تمرکز آن‌چنانی قدرت جهت رهبری مملکت نمی‌باشد.
۳. یک مجلس از هم پاشیده و سازمان نیافته درگیر سیاست‌بازی‌ها می‌شود و در برگرنده طیف وسیعی از نیروهای مخالف می‌گردد.
۴. گروه‌هایی که مستقیماً با دولت (مناطق، قبایل، طبقات، گروه‌های نظامی، احزاب) مرتبط نیستند برای کسب قدرت به مبارزه بر می‌خیزند.

◀ عکس‌العمل کشورهای منطقه

۱. حکومت‌های منطقه احتمالاً نسبت به قدرت ملکه تردید پیدا می‌کنند و همراه با اکثریت مردم مسلمان خود رفتاری تحقیرآمیز نسبت به حاکم موقت در پیش می‌گیرند.
- ۲ و ۳. یک یا چند کشور مسلمان نسبت به تلاش نخست‌وزیر در جهت ایجاد «وحدت اسلامی» عکس‌العمل نشان می‌دهند و به مداخله در امور ایران می‌پردازند.
۴. عراق و احتمالاً دیگر کشورهای عرب با گروه‌های منطقه ارتباط می‌یابند و با ارائه منابع مالی به آنها به حمایت از آنها می‌پردازند. حکومت مرکزی کنترل خود را به قیمت از دست رفتن چیزهای دیگر حفظ می‌کند.

◀ عکس‌العمل کشورهای مهم غیر کمونیست

- ۱، ۲، ۳ و ۴. انگلستان به اوضاع ایران علاقه‌مند می‌شود و نسبت به ابتکارات امریکا مفید واقع می‌گردد. کشورهای دیگر منتظر وقایع بعدی می‌شوند.

◀ عکس‌العمل کمونیست‌ها

۱. ارزیابی در مورد تناسب محکوم شمردن ملکه و حکومتش آغاز می‌گردد.
۲. نسبت به نخست‌وزیری که حالتی دوستانه دارد و یا ماندنی است ابراز حمایت می‌شود.
۳. برای بهره‌برداری از تک‌تک نمایندگان مجلس که حالتی غیر خصمانه و مفید دارند تلاش‌هایی به عمل می‌آید.

◀ خطرات بالقوه

۱. به منظور کسب شهرت در داخل کشور و در میان کشورهای اسلامی احتمالاً ملکه رابطه ایران را با اسرائیل فاقد اعتبار خواهد خواند که خود بر هم زنده موازنه قدرت در خاورمیانه است. حکومت ایران در زمینه مسائل بین‌المللی نامتعادل می‌گردد یا به صورت کشوری کاملاً «بی‌طرف» در می‌آید.
- ۲ و ۳. سرعت عمران داخلی ایران به طرز فاحشی کاهش می‌یابد، آن بخش از بوروکراسی ایران که با سرسپردگی کامل و به دور از تعصب‌های استوار بر خانواده یا اصل و نصب عمل می‌کرد اکنون حالتی به اصطلاح «چه چیزی عاید من می‌شود»

به خود می‌گیرد. دیون داخلی و خارجی ایران پرداخت نمی‌شود و میزان ذخایر ارزی خارجی این کشور کاهش می‌یابد.
 ۴. حکومت ایران یا بقایای آن درگیر سیاست‌های پرخرج و غیر مولد می‌شود و سبب از بین رفتن درآمدهای نفتی می‌گردد.

ب. اهداف و اقدامات ویژه آمریکا در طرح اضطراری ۲

◀ اهداف

۱. ترغیب ایران به رعایت اصول قانون اساسی و اعتراف به این واقعیت که ایران نیازمند رهبری قاطع و قابل قبول و احتمالاً مذكر می‌باشد.
۲. ممانعت از قطب‌گرایی و تبدیل آنها به اوضاع متخاصم «وفادار» و «عمل‌گرا» و خاطر نشان ساختن این امر که تبدیل دو جناح به یک جناح خواهد توانست امکانات پیدایش یک حکومت سنتی و بدعت‌گذار را فراهم آورد.
۳. تفهیم این امر که ایران باید بداند که شهرت بین‌المللی این کشور در زمینه پرداخت دیون خارجی و انجام مسئولیت (و نیز ثبات داخلی) بستگی به توان کشور در ادامه برنامه‌های عمرانی و مالی ایران دارد.

◀ اقدامات سیاسی

۱. حفظ ارتباط نزدیک با ملکه و چهره‌های مهم سیاسی ایران و اظهار نگرانی در مورد وجهه بین‌المللی ایران به عنوان یک کشور مسئول و مثمر ثمر در حل مسائل.

◀ اقدامات اقتصادی

۱. پیشنهاد به بازرگانان، متخصصین امور مالی و صنعتگران آمریکایی که در ایران منافع دارند و با همتهای ایرانی خود دارای روابط دوستانه حرفه‌ای هستند مبنی بر اینکه با ایران و ایرانی‌ها مذاکره کنند و به نیاز ایران به برنامه‌های عمرانی و پرداخت دیون خارجی تأکید نمایند.

◀ اقدامات نظامی

۱. بررسی صلاحیت ایران در زمینه اعتبارهای نظامی، قراردادهای فروش و محتاطانه به اطلاع ایران رساندن این موضوع که تجدید نظر آغاز شده است.

◀ اقدامات دیگر

۱. ارزیابی اهمیت کنونی تأسیسات آمریکایی در ایران و طراحی امکان جایگزین‌های مناسب برای آنها.





طرح اضطراری ۳

❖ ملکه حکومت می‌کند،

لیکن قدرت واقعی در اختیار یک فرد نیرومند قرار می‌گیرد.

◀ رویدادهای داخلی

۱. فرد نیرومند مورد نظر که احتمالاً یک چهره نظامی است تلاش می‌کند تا در ایران و در صحنه بین‌المللی موضع خود را مستحکم نماید.
۲. بعدها این فرد نیرومند درصدد از بین بردن ملکه و حزب وی بر می‌آید و سعی می‌کند تا از طریق قانون اساسی موضع خود را مشروعیت بخشد.
۳. رهبر جدید ایران که موضع خود را تقویت کرده است درصدد ترسیم برنامه پیشرفت‌های داخلی و خارجی ایران بر می‌آید.

◀ عکس‌العمل کشورهای منطقه

۱. کشورهای منطقه با بافت حکومتی به همکاری می‌پردازند.

◀ عکس‌العمل کشورهای مهم غیر کمونیست

- ۱، ۲ و ۳. کشورهای مهم با بافت حکومتی در حال تغییر ایران شروع به همکاری می‌کنند.

◀ عکس‌العمل کمونیست‌ها

- ۱، ۲ و ۳. بسته به توان رهبر جدید در نمایش قدرت در ایران و پایدار ماندنش، کشورهای کمونیست نیز با رهبریت تغییر یافته ایران همکاری می‌نمایند. در صورتی که رهبر جدید نسبت به شوروی حالتی خصمانه داشته باشد تبلیغات منفی توسط کمونیست‌ها به راه خواهد افتاد.

◀ خطرهای عمده

۱. در این دوره، ملکه و فرد نیرومند به رقابت در زمینه ملی‌گرایی یا بی‌طرفی خواهند پرداخت. اقدامات و بیانات تند آنها کدورتی بین امریکا و ایران پدید خواهد آورد.
۲. در این تلاش فرد نیرومند برای برکناری ملکه، خانواده و پیروانش و نیز قانون اساسی ایران به آن‌چنان اقدامات فاحشی دست می‌زند که تصور همکاری امریکا با وی نیز دشوار خواهد بود.
۳. به خاطر فقدان تجربه و احتمالاً صلاحیت، رهبر جدید ایران شاید نتواند به اهمیت روابط ایران با غرب و به خصوص با امریکا پی ببرد. او ممکن است اهمیت ایران را از نظر امریکا بیش از حد جلوه‌گر سازد.

ب. اهداف و اقدامات ویژه امریکا در طرح اضطراری ۳

◀ اهداف

۱. حفظ منافع استراتژیک کنونی در ایران و متقاعد ساختن رهبر جدید و نیرومند ایران بر این امر که نزدیکی روابط ما دارای دلایل تاریخی است.
۲. ممانعت از هر گونه اقدام فاحش توسط رژیم جدید علیه ملکه، قانون اساسی ایران و روابط دوستانه ما با این استدلال که در این صورت طراحی یک رابطه دو جانبه رضایت‌بخش غیر ممکن خواهد بود.
۳. متقاعد ساختن رهبریت جدید ایران در این مورد که اگر مقررات انسانی رعایت نشود و به نیازهای عمرانی ایران توجه نشود امکان برقراری یک رابطه رضایت‌بخش وجود نخواهد داشت.

◀ اقدامات سیاسی

۱. ابراز صریح اهداف و امیدواری‌مان نسبت به آینده دو کشور احتمالاً از طریق مذاکره با رهبر نیرومند کشور در سطح سفارت.
۲. حفظ رابطه با ملکه و حزینش به تناسب حقوق تصریح شده وی در قانون اساسی.
۳. کاهش جزئی برنامه‌های امریکا در ایران (از جمله انجمن ایران و امریکا، سپاه صلح و کمیسیون فول برایت) تا زمانی که اوضاع ایران روشن شود.

◀ اقدامات اقتصادی

۱. ممانعت از پرداخت وام توسط امریکا و جامعه بین‌المللی به ایران تا روشن شدن اوضاع داخلی کشور.

◀ اقدامات نظامی

۱. تأخیر در فروش و ارائه اعتبار نظامی تا زمانی که وضع داخلی ایران روشن شود. در غیر این صورت ادامه رابطه نظامی مانند گذشته.

◀ اقدامات دیگر

۱. ارزیابی اهمیت جاری تأسیسات امریکایی در ایران و طرح‌ریزی پیرامون ایجاد جایگزین‌های مناسب برای آنها.





طرح اضطراری ۴

❖ طی یک اقدام خشونت‌بار، شاه کشته می‌شود و ملکه از حقوق و امتیازات خود محروم و مجبور به فرار می‌گردد. یک فرد نیرومند چپ‌گرا یا راست‌گرا به قدرت می‌رسد.

◀ رویدادهای داخلی

۱. پس از مرگ شاه یک دوره کوتاه توأم با ناآرامی پدید می‌آید. عاملین کشتار مشخص نیستند و اخبار ضد و نقیض منتشر می‌گردد.
۲. طراح اصلی جونتاً مسئولیت قتل شاه را به عهده می‌گیرد و «یک کمیته انقلابی مردمی» یا نهاد حکومتی مشابهی را تشکیل می‌دهد.
۳. ایران مبهوت و وحشت‌زده یا تسلیم رهبر جدید می‌شود یا قادر به سرنگون‌سازی آن نیست.
۴. سیاست‌های داخلی ایران به درگیری‌های داخلی در میان هیأت حاکمه منجر می‌شود یا سبب تقویت نیروی یک فرد می‌گردد. ایرانی‌ها نیز در این وضع می‌مانند.

◀ عکس‌العمل کشورهای منطقه

- ۱ و ۲. حکومت‌های منطقه حیرت‌زده می‌شوند و قادر به نشان دادن عکس‌العمل نمی‌باشند.
- ۳ و ۴. بسته به پایگاه ایدئولوژیک حکومت جدید دولت‌های منطقه نسبت به آن ابراز تنفر یا دوستی می‌کنند. به طور مثال عربستان سعودی و کویت نسبت به ملی‌گرایی و بی‌طرفی‌گرایی، عکس‌العمل منفی نشان می‌دهند. پاسخ امارات متحده عربی مثبت خواهد بود.

◀ عکس‌العمل کشورهای مهم غیر کمونیست

۱. حکومت کشورهای مهم مات و مبهوت می‌شوند و نمی‌دانند چگونه عکس‌العمل نشان دهند.
۲. کشورهای مهم به صورت‌برداری از سرمایه‌های اقتصادی و سیاسی خود در ایران می‌پردازند و ارزش آنها را در مقایسه با مواضع گروه حاکمه جدید در زمینه سرمایه‌گذاری‌های خارجی می‌سنجند.
- ۳ و ۴. کشورهای مهم سعی می‌کنند دارایی‌های خود را در ایران حفظ کنند و ضرر بسیاری نبینند. نارضایتی آنها هر چه باشد آنها سعی خواهند کرد با رهبر جدید همکاری کنند و سرمایه‌گذاری‌های خود را در ایران از دست ندهند.

◀ عکس‌العمل کمونیست‌ها

۱. به اوضاع سیاسی جدید ایران علاقه بسیاری نشان داده می‌شود و درصد بهره‌برداری از آن بر می‌آیند.
۲. اقدامات احتیاط‌آمیز و اقتصادی به عمل می‌آورند تا با رهبر جدید رابطه برقرار کنند.
۳. از استراتژی کمک اقتصادی یا نظامی بهره‌برداری می‌شود تا مؤثرترین همکاری را با گروه قدرتمند پدید آورند.
۴. تلاش برای بهره‌برداری از یک وسیله سیاسی در میان رقبا آغاز می‌شود تا یا از کنترل وی بر گروه حمایت شود یا بتوانند در مورد رهبر جدید حداکثر نفوذ خود را اعمال نمایند.

◀ خطرهای عمده

۱ و ۲. اقدامات یا عکس‌العمل‌های شدید ممکن است سبب شود که امریکا دشمن اصلی به حساب آید یا جذب عناصری شود که در شرایط رو به تغییر بازنده هستند.

۳ و ۴. یا به خاطر شرایط ایدئولوژیک رژیم جدید یا به خاطر محاسبات غلط در امریکا چنین نتیجه‌گیری می‌شود که با رژیم جدید نمی‌توان روابط حسنه (و یا صحیح) برقرار کرد. کمک‌های پیشنهادی (از جمله ارائه حمایت نظامی) توسط کمونیست‌ها بسیار اغواکننده می‌باشد.

ب. اهداف و اقدامات ویژه امریکا در طرح اضطراری ۴

◀ اهداف

۱. حفظ نفوذ و موضع استراتژیک خود در ایران تا حد امکان.
۲. ممانعت از رویارویی با رژیم‌های رو به تغییر ایران و در عین حال نمایش انزجار از رژیم جدید.
۳. ممانعت از به رسمیت‌شناسی رژیمی جدید که ممکن است با همان وسایلی که خود استفاده کرده سرنگون شود.

◀ اقدامات سیاسی

۱. برقراری روابط اولیه با رژیم جدید در سطحی پایین‌تر از سفیر یا سطح سفیر بدون آنکه مفهوم به رسمیت شناختن باشد.
۲. ارائه هر چه سریع‌تر امکانات مربوط به افزایش فعالیت‌ها و امور فرهنگی در ایران و امکان افزایش تعهدمان در قبال سپاه صلح.

◀ اقدامات اقتصادی

۱. به تعلیق در آوردن هر گونه مذاکره توسط دولتماند در زمینه پرداخت وام و ممانعت از انجام مذاکرات در سطح خصوصی.

◀ اقدامات نظامی

۱. تعلیق مذاکرات در زمینه کسب سلاح‌های بیشتر، تعلیق ارسال تجهیزات سفارش داده شده، کاهش فعالیت‌های گروه مستشاری و کمک نظامی بدون خارج‌سازی نیروی انسانی.

◀ اقدامات دیگر

۱. بررسی طرح‌های اضطراری و خارج‌سازی و مطلع ساختن اتباع امریکایی از شرایط آنها. ارزیابی تأسیسات امریکا در ایران و بررسی امکان جایگزین‌سازی آنها در صورت امکان ادامه حضور آنان.



طرح اضطراری ۵

❖ طی یک اقدام خشونت‌بار شاه به قتل می‌رسد و ملکه نیز به دست عناصر هوادار کمونیست‌ها کشته می‌شود یا از حقوق و امتیازات خود محروم می‌گردد (این عناصر ممکن است اعضای حزب توده باشند و عناصر طرفدار پکن یا مسکو نیز در میان آنها دیده شود).

◀ رویدادهای داخلی

۱. یک رهبر جدید یا یک گروه پیدایش رژیم جدید را اعلام می‌نماید. ارتش ایران نیز به خاطر مشارکت توطئه، اعمال فشار و مذاکره یا از طریق حمایت خرابکاران مسلح به رژیم جدید می‌پیوندد.
۲. بر اساس یک برنامه قبلی گروه مزبور از طریق کشتار چهره‌های سیاسی ایران و ارباب مردم قدرت خود را تحکیم می‌بخشد.
۳. گروه حاکم جدید اهداف داخلی و خارجی خود را همگام با یک کشور کمونیست به خصوص شوروی اعلام می‌کند. رژیم جدید احتمالاً از شوروی درخواست همکاری نظامی (در خصوص حضور و استقرار نظامیان روسی در ایران) می‌نماید.

◀ عکس‌العمل کشورهای منطقه

- ۱، ۲ و ۳. بعضی از کشورها علناً ابراز نگرانی می‌کنند، لیکن اقدام مؤثری به عمل نمی‌آورند (چون در قابل بحث بودن این اقدامات مؤثر تردید دارند).

◀ عکس‌العمل کشورهای مهم غیر کمونیست

- ۱، ۲ و ۳. انگلیس نحوه برخورد با اوضاع جدید را با ما هماهنگ خواهد کرد. می‌توان از نظر دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی بر کشورهای مهم دیگر (آن هم به ابتکار خود امریکا) متکی بود.

◀ عکس‌العمل کمونیست‌ها

۱. به احتمال زیاد و بر اساس یک طرح قبلی شوروی رژیم جدید را به رسمیت می‌شناسد.
۲. شوروی نیز از طریق ارائه وام‌های نظامی بلاعوض یا فروش‌های نظامی و اعزام مستشاران خود به رژیم مزبور قدرت می‌دهد.

۳. روس‌ها به تقاضاهای حکومت جدید به سرعت پاسخ نخواهند گفت.^۱

◀ خطرهای عمده

۱. ۲ و ۳. از بین رفتن استقلال ایران در نتیجه حضور نیروهای یک کشور یا کشورهای کمونیست در ایران سبب می‌شود تا مدت‌های مدید نتوانیم از حقوق و امتیازات استراتژیک و اطلاعاتی خود در این کشور بهره‌مند شویم. این امر بر امریکا تأثیرات مهم منطقه‌ای و بین‌المللی بر جای خواهد گذاشت. پیدایش وقفه در صنعت نفت ایران نیز مشکلاتی را برای شرکت‌های نفتی امریکایی و نیز موازنه پرداخت‌های امریکا پدید خواهد آورد و نوعی اسلحه اقتصادی در اختیار کشور اشغال‌گر قرار خواهد داد.

ب. اهداف و اقدامات ویژه امریکا در طرح اضطراری

◀ اهداف

۱. در ایران باید چنان موضعی حفظ شود که پس از گذشت اولین موج حرارت انقلابی و پیدایش ناسیونالیسم ایران بتوانیم نفوذ قبلی خود را باز یابیم.
۲. حفظ تمامیت ارضی ایران و ممانعت از (بدون مداخله نظامی) استقرار یا ورود نیروهای بیگانه در این کشور.
۳. افزایش حضور نیروهای دریایی امریکا در منطقه تا رژیم تهران و شوروی به خاطر داشته باشند که امریکا هنوز هم در این کشور دارای منافع می‌باشد.

◀ اقدامات سیاسی

۱. تلاش برای جلب همکاری رژیم جدید و متقاعد ساختن آن به ممانعت از ورود نیروهای نظامی بیگانه به داخل ایران.
۲. مشورت با ایران در زمینه روابط دو جانبه با شوروی و آگاه ساختن این کشور از نتایج ورود نظامیان روسیه به ایران و تأثیرات منفی آن بر روابط آن کشور با امریکا.

۱. به نظر ما، روس‌ها به سرعت پاسخگوی نیاز رژیم جدید در زمینه ارائه نیروی انسانی نظامی نخواهند بود و تنها به خاطر ممانعت از سرنگونی یک رژیم کمونیستی ضعیف این کار را نخواهند کرد. روس‌ها در خارج از منطقه پیمان ورشو فاقد نیروهای نظامی می‌باشند و خاطرنشان ساخته‌اند که منطقه پیمان ورشو برای آنها حائز اهمیت حیاتی است. تنها در یک صورت است که روس‌ها مسأله اعزام نیروی نظامی را مد نظر قرار خواهند داد که همان امکان مداخله نیروهای نظامی امریکا و یا دیگر نیروهای «امپریالیستی» می‌باشد. به همین دلیل گمان نمی‌کنیم که روس‌ها با انعقاد یک معاهده نظامی از نوع دفاع دو جانبه در این مرحله از موجودیت رژیم موافقت نمایند. با این وصف، گذشته از اعزام نیروی نظامی یا انعقاد یک معاهده نظامی، روس‌ها به تفصیل و با ارائه کمک‌های نظامی و اقتصادی و اعزام مستشار به این رژیم یاری خواهند داد.

۳. ارسال اعتراضات در سازمان ملل و تماس‌های دیپلماتیک با شوروی مطلع ساختن آن از نگرانی بین‌المللی در خصوص ورود نظامیان روسیه به ایران.

◀ اقدامات نظامی

۱. تعلیق ارسال تجهیزات نظامی به ایران و اعلام این مطلب که در صورت اعاده استقلال ایران مسأله ارسال تجهیزات از سر گرفته خواهد شد.
۲. تدارک دیدن مقدمات خارج‌سازی گروه مستشاران و کمک نظامی از ایران و اعلام این مطلب که در صورت حفظ استقلال ایران این برنامه اجرا نخواهد شد.

◀ اقدامات دیگر

۱. آماده‌سازی امریکاییان مقیم و امریکایی‌هایی که به نحوی دارای منافع در ایران می‌باشند برای زندگی در دوره‌ای توأم با اذیت و آزار و عدم اطمینان. و مطلع ساختن آنها از این امر که ما قصد داریم تا آنجا که امکان دارد حضور خود را در ایران حفظ نماییم.
۲. بررسی طرح‌های اضطراری و تخلیه امریکاییان و مطلع ساختن آنان از شرایط طرح‌ها.
۳. بررسی سریع اهمیت پایگاه‌ها و تأسیسات امریکایی در ایران و طرح‌ریزی برای امکان ایجاد جایگزین‌های مناسب در صورت ادامه حضور.



آنچه در همه این طرح‌ها مشهود است و می‌تواند برای ملت ما تأمل‌برانگیز باشد آن است که هدف اساسی این طرح‌ها بیش از آنکه ناظر به استقلال، آزادی، دموکراسی، پیشرفت، توسعه و حفظ حقوق بشر در ایران باشد، معطوف به اهداف و منافع پایان‌ناپذیر امریکا در ایران است. امریکا با حفظ نظام شاهنشاهی و تداوم قدرت در رژیم دون‌پایه پهلوی، به دنبال کشوری معتقد به همکاری با غرب و سرسپرده به سیاست‌های امریکایی بود. در ابتدای این پنج طرح استراتژیک برای جایگزینی شاه می‌آید:

ما خواهان حفظ تأسیسات ارتباطی و اطلاعاتی مهم و اجازه پرواز در آنجا و نیز دسترسی به بازار نفت ایران می‌باشیم. به نظر ما مدرن‌سازی ایران توأم با ایجاد نهادهای سیاسی با اهمیت، بوروکراسی مؤثرتر و قدرت اقتصادی بهتر ما را در نائل

آمدن به اهداف امریکا یاری خواهد داد.^۱

همان‌طور که در این طرح‌ها مشاهده می‌کنیم، امریکا برای حفظ نظام شاهنشاهی و تداوم رابطه سلطه خود در ایران به تأسی از همان سیطره گفتمان‌های سیاسی در سنت فلسفه غربی همه نیروهای اجتماعی را که در این سنت امکان رهبری جنبش‌های سیاسی را دارند مورد محاسبه قرار می‌دهد به جز محاسبه قدرت و توانایی مذهب و نیروهای مذهبی و انقلاب اسلامی درست در همان بستر ایدئولوژیکی آغاز می‌گردد و رشد می‌کند که هیچ‌گاه در فلسفه سیاسی دوران معاصر غرب به حساب نیامد.

انقلاب اسلامی، امام خمینی و پایه‌ریزی نظام جمهوری اسلامی در ایران توانایی فلسفه سیاسی غرب را در درک تحولات جدید جهان معاصر به چالش کشید.

امریکا در این ۳۰ سال هیچ‌گاه نتوانست باور کند که عمر سیطره غرب در ایران به پایان رسیده و ملت ایران دیگر اجازه نخواهد داد آن روابط ناسالم گذشته برقرار شود. اکنون برای نسل حاضر و نسل‌های آینده، قابل درک است که چرا هنوز بعد از گذشت ۳۰ سال از زمان سقوط نظام شاهنشاهی در ایران و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، ملت ایران معتقد است که امریکا شیطان بزرگ و دشمن شماره یک مردم ایران است و بر خود واجب می‌داند هر سال در ۱۳ آبان در کنار لانه جاسوسی امریکا گرد هم آیند و این روز را به عنوان روز ملی مبارزه با استکبار جهانی جشن بگیرند. امریکا دشمن ملت ایران است چون نمی‌خواهد انقلاب ملت ایران را باور کند.

امریکا دشمن ملت ایران است چون سال‌ها مملکت ما را غارت کرده و هنوز هم در فکر راه‌هایی برای تجدید حیات رابطه سلطه خود در ایران است.

امریکا دشمن ملت ایران است چون عامل عقب‌ماندگی و کم‌رشدی ایران در دوران نظام شاهنشاهی است.

امریکا دشمن ملت ایران است چون از سیاه‌ترین دوران استبداد ایران و از مستبدترین و خونخوارترین شاه ایران با تمام قدرت در طول حاکمیت وی حمایت کرده است.

امریکا دشمن ملت ایران است چون به آراء، آرمان‌ها و باورهای ملت ایران احترام نمی‌گذارد. امریکا دشمن ملت ایران است چون دارایی‌های ملت ایران را در بانک‌های خود مسدود کرده است.

امریکا دشمن ملت ایران است چون به جنایتکاران و تروریست‌هایی که دستشان به خون صدها نفر از مردم مظلوم ایران آلوده است امکان پناهندگی داده است.

امریکا دشمن ملت ایران است چون ده‌ها طرح برای ساقط کردن حکومت مشروع و مردمی ملت ایران طراحی و اجرا کرده است.

امریکا دشمن ملت ایران است چون نزدیک به سه دهه است که میلیون‌ها دلار برای سرنگونی نظام مردمی جمهوری اسلامی هزینه می‌کند.

امریکا دشمن ملت ایران است چون با تحریک رژیم بعث عراق و کمک مالی و تسلیحاتی به این رژیم مسئول به شهادت رسیدن هزاران نفر از فرزندان پاک این مرز و بوم و وارد آمدن بیش از هزار میلیارد دلار خسارت جنگی به ملت ایران و بروز و ظهور مسائل فرهنگی و روانی زیادی در این رابطه است.

امریکا دشمن ملت ایران است چون بزرگ‌ترین مانع پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی ملت ایران در دوران معاصر به خصوص در سه دهه گذشته است.

امریکا دشمن ملت ایران است چون ده‌ها دلیل دیگر برای این دشمنی و کینه‌ورزی جاهلانه می‌توان ارائه داد.

آنهایی که دل در گرو عادی‌سازی روابط ایران با امریکا دارند کدام یک از دلایل مذکور را در طول این سه دهه حل شده دیدند که این چنین ساده‌لوحانه می‌اندیشند؟ امریکاییان در کجا به ملت ما نشان دادند که دست از خودسری برداشته‌اند و به حقوق قانونی، دموکراسی، تکثرگرایی و حقوق انسانی ملت ایران احترام می‌گذارند؟

امریکا هنوز همان خطاهای استراتژیک گذشته را دنبال می‌کند. اعتماد بیش از حد به قدرت غرب‌گرایان و شبه‌روشنفکران سکولار برای جابجایی قدرت در ایران و نفهمیدن عمق نفوذ باورهای دینی در سامان سیاسی و دگرگونی‌های اجتماعی همچنان مانند گذشته دنبال می‌شود.

هنوز هم بعد از گذشت ۳۰ سال از پایان عمر نظام شاهنشاهی، امریکا رویاهای کاذب دهه ۴۰ و ۵۰ را در سر دارند.

آیا وقت آن نرسیده است که نظام‌های لیبرالیستی به شعارهای خود پایبند باشند و ابطال‌پذیری نظام سرمایه‌داری غرب، ایدئولوژی‌های مدرنیته و تکثرگرایی معرفتی را در جهان معاصر بپذیرند و آزادی، حقوق بشر و حق انتخاب آزاد و دموکراسی را در انحصار خود در نیاورند؟

امریکاییان هنوز هم نمی‌خواهند باور کنند که عقل بشر تعطیل نیست و تجربه بشری به پایان نرسیده است و ملت‌ها حق دارند به دنیایی پسامدرنیته، پساسکولاریسم، پسالیبرالیسم و پساسرمایه‌داری فکر کنند و آزمون چنین دنیایی را حق خود بدانند.